



در دروازه دولت، دارم بزنید

درباره آقا فکری، مربی بزرگی که در پیری هم می‌خواست تیم ملی را قهرمان بازی‌های آسیایی هیروشیما کند، و گرنه بمیرد!



ابراهیم افشار

Ebrahim Afshar

حسین فکری یک چهره چند بعدی در ورزش ایران بود. سرمربی تیم ملی که این تیم را برای اولین بار به المپیک رساند و در توکیو هدایت کرد، کوچ باشگاه‌های جانداری چون پرسپولیس، عقاب، تهران جوان، تراکتورسازی و کلی تیم دیگر، مردی سوت به دهان از نسل نخست داوران ایران، همچنین رفیق جان‌جانی غلامرضا تختی که بعد از مرگ او به خاطر نوشتن مقاله‌ای آتشین به حبس افتاد، نویسنده‌ای که اولین روزنامه ورزشی ایران را بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با نام روز ورزش منتشر کرد. مردی با چیزی حدود ۶۰ سال حضور پرثمر در ورزش ایران. متولد آخرین روز اسفند ۱۳۰۲ در کوی نظمیه پشت مسجد سپهسالار. دارای چهار پسر با نام‌های سعید، مسعود، حمید، پیروز و ویک دختر به نام ایران. او چنان به «پیروزی ایران» علاقه داشت که بعد از پیروزی ایران بر هندوستان در سری بازی‌های مقدماتی المپیک توکیو، به پیشنهاد آقا ذری سردبیر کیهان ورزشی و رفیق ممتازش، نام دو فرزندش را «ایران و پیروز» گذاشت تا همه بدانند که همیشه «ایران پیروز است».

آقا فکری که ۲۳ مرداد سال ۱۳۸۳ در ۸۱ سالگی در بیمارستان کسری تهران از دست رفت دیگر نتوانست برای نجات خود، از اروپایی که یک عمر همسرش می‌خورد استفاده کند! برای درک این موضوع باید به کیهان ورزشی اوایل دهه ۵۰ رجوع کرد که درباره داستان داروهای خانه فکری و بیماری بچه‌های او نوشته بود: «بچه‌های آقا فکری بزرگ شده‌اند و سه تا از پسرهایش دیگر شیطان‌های سابق نیستند که مثل سابق روی تلویزیون بنشینند و مشق بنویسند و به جای اینکه از پیاده‌روهای خیابان راه بروند از درون جوی‌ها به مدرسه بروند اما بیماری در این منزل غوغا می‌کند. خانم فکری سال هاست بیمار است و بچه‌ها به نوبت در بستر بیماری

افتاده‌اند. یکی از فوتبالیست‌های پرسپولیس تعریف می‌کرد از دو سال پیش خانم فکری فقط یک نسخه را می‌پیچد و هر که بیمار شود همان داروها را به او می‌دهد. می‌گوید از توانایی مادی ما خارج است که هر روز به دکتر مراجعه کنیم. من هر کس، در هر زمان و به هر نوع بیماری مبتلا شود این نسخه را می‌برم دواخانه و می‌پیچم و تاکنون هم نتیجه مطلوب گرفته‌ام. آقا فکری می‌گفت شاید بیش از ۵۰ بار از همین یک نسخه دارو خریداریم!»

آقا فکری حالا دیگر مردی افسانه‌ای به نظر می‌رسد. افسانه از این جهت که در ۱۶ سالگی به فکر ایجاد کلوپ ورزشی افتاد اما قانون اجازه نداد یک بچه که ریشش هنوز سبز نشده باشگاه باز کند. آخرش رفت سَجَل پدرش را برد برای مجوز گرفتن و یک زیرزمین فسقلی هم توی خیابان ایران اجاره کرد (۱۳۱۸) و باشگاه تهران جوان او طی چند دهه به عنوان کلویی سازنده و معترض و آمانگرا، در مقابل تاج سلطه‌گر آن روزها ایستاد و آخ نگفت. این ایستادن‌ها و حق‌طلبی‌ها نگذاشت آب خوش از گلولی فکری و زن و بچه‌اش پایین برود. وقتی هم که آقا فکری مربی تیم ملی شد، مدیر تاج اعتراض کرد که مربی ملی نباید هم‌زمان مدیر باشگاه هم باشد و او رفت مدیریت باشگاهش را سپرد دست یکی از امانا که نقطه رقبا کور شود اما نشد. مردی که به محض ورود به تیم ملی، جوانگرایی عظیمی راه انداخت و طفل‌هایی را ستاره تیمش کرد که برای بازی‌های دوستانه‌اش، شش هزار نفر از خوزستان و سه هزار نفر از گیلان به تهران سفر می‌کردند که تمرینات تیم او را در تیر دوقلو ببینند و کیف کنند.

وقتی تیم ملی را برای اولین بار به المپیک (توکیو ۱۹۶۴) رساند و تهران تا مدت‌ها در شادی غرق بود تنها دو سال بعدش بود که ماه عسل او و فدراسیون مبشر تمام شد و ناگهان توی جراید خبری منتشر شد که فکری از مسند رهبری تیم ملی کنار گذاشته شده و مستر سوچ مجار جایگزینش شده است. جل‌الخلاق! او مجبور شد در روزنامه‌های آن زمان مطلبی بنویسد با تیتَر: «نفهمیدم این عزل بود یا کودتا؟» و در همین مقاله بود که نوشت «داستان روبل‌های غیر بانکی در شوروی کار مرا خراب کرد!» این همان سفر تیم ملی فقیر ایران به شوروی

است که در راه بازگشت به کشور، پول قطار نداشت و فکری مجبور شد از هر کدام از بازیکنانش پنجاه روبل وجه دستی بگیرد تا تیم را به تهران برساند! همان سفری که صدقانی مُرد و زنده شد و در بازگشت‌شان به دربار گزارش دادند که او در مهمانی‌های صمیمانه، از عدالت اجتماعی شوروی تعریف‌ها می‌کند! و بیچاره صدقانی مدت‌ها در تبعید از فوتبال به سر برد. همان کسی که بیشتر از آنکه یک منتقد اجتماعی چپ باشد، یک نجیب‌زاده عاشق کاپیتالیسم بود! آقا فکری مربی، باشگاهدار و روزنامه‌نگاری کمال‌گرا و جنگجو بود که یک عمر برای اعتلای ورزش ایران دست از جان شسته بود. در اواخر زندگی‌اش در یکی از روزهای اواخر دهه هفتاد که تیم ملی فوتبال ایران نتیجه نمی‌گرفت، در آستانه بازی‌های آسیایی هیروشیما، شخصاً در گوشم گفت که تیتَر بزن «این تیم را به من بدهید، اگر در مسابقات آسیایی نتیجه نگیرم در دروازه دولت دارم بزنید!» تیتری که باعث هیاهویی در فوتبال شد و نام آقا فکری را باز به جلد رسانه‌ها و سر زبان‌ها کشاند اما چه کسی حاضر می‌شد به یک پیرمرد همیشه معترض و یک لقا تیم ملی مملکت را تحویل دهد؟ پیرمرد لابد یک چیزی‌اش می‌شد!

مردی که استعداد ورزشی خود را از همان دوران مدرسه و تحصیل در دبستان اشراف و دبیرستان علمیه تهران نشان داده بود هنگامی به فکر تأسیس یک کلوپ ورزشی در تهران افتاد که هنوز سبیل‌هایش سبز نشده بود و هنوز دو سال به وقوع جنگ جهانی دوم و اشغال تهران مانده بود. او در سال ۱۳۱۸ در یک زیرزمین اجاره‌ای در خیابان ایران باشگاهی دایر کرد که تا زمان انحلالش در دهه چهل، ماوای ورزشکاران باشرفی بود. مسئولین ورزش ایران که شایستگی او را به خاطر سن کمش واجد شرایط نمی‌دانستند پروانه کلوپ را به نام پدر او مصطفی فکری صادر کردند و آقا فکری با تهیه ملزومات بسیار ابتدایی، از جمله یک میز سبز پینگ‌پنگ و چند اسباب ورزش بدنسازی مثل دمبل و هارتل، کلوپ تازه تأسیس خود را رونق بخشیده و تبدیل به پاتوق جوانان شرق تهران کرد. هنوز یک بچه دبستانی بود که کمی بعد از اشغال تهران در جنگ جهانی دوم به دست ارتش متفقین، تیم فوتبال کلوپ تهران جوان را نیز راه انداخت. چنان در شوق کلوپ بدوی‌اش می‌سوخت که حتی باخت سنگین ۶ بر صفر از تیم

فوتبال جم نیز از اراده‌اش کم نکرد. برخلاف تیم او که مشتی بازیکن کم‌تجربه و جوان در آن توپ می‌زدند یکی از ستاره‌های جم همان دکتر عباس اکرامی مالک و بنیانگذار شاهین تهران بود که از قضا با فکری در تیم منتخب دبیرستان فیروز بهرام تهران نیز هم‌تیمی بودند. تیم دسته کلانسالان فیروز بهرام همان تیم پرستاره‌ای بود که در سال ۱۳۲۲ قهرمان مسابقات آموزشگاه‌های تهران شد و آقا فکری کاپیتانش جام فیروزی را بالای دست برد. او در دهه بیست برای اولین بار به تیم ملی دعوت شد تا در دو دیدار دوستانه با ترکیه حضور یابد و بعد از آنکه نتیجه بازی اول را با نتیجه ۶-۱ به ترک‌ها واگذار کردند فکری در دیدار دوم در معیت کلنی جوان‌ها به میدان رفت و بدون مربی، به تساوی ۲-۲ رضایت دادند! فکری یک سال بعد در روز جمعه نهم دی‌ماه ۱۳۲۳ با پیراهن تیم کلنی تهران که همان تیم ملی بود مقابل تیم ارتش انگلیسی‌های مقیم تهران نیز در زمین شماره یک امجدیه حضور یافت و این دیدار نیز ۲-۲ خاتمه یافت اما حُسنش به این بود که برای تماشای آن بلیت‌فروشی صورت گرفت. او در همین سال، به عنوان بازیکن کمکی باشگاه دارایی که متعلق به رفیق همیشگی‌اش علی‌اکبر محب بود در یک تورنمنت چهارجانبه به میدان رفت و با وجود شکست ۳-۱ در فینال این مسابقات در مقابل تیم ارتش شوروی، رفاقت آنها را تا پایان عمر تثبیت کرد. باند تهران جوان و دارایی یک عمر در کنار هم ماند و علیه تاج قد علم کرد. فکری در نقش بازیکن، سپس در یک مقطع سه ساله از ۱۳۲۷ به باشگاه شاهین پیوست و سال ۲۹ بار دیگر به دارایی بازگشت. او با پیراهن شاهین موفق به کسب دو عنوان قهرمانی بی‌پای در رقابت‌های جام حذفی تهران و یک نایب قهرمانی جام باشگاه‌های تهران شد. فکری در سال‌های پایانی فوتبالش یک جام نیز با تهران جوان به دست آورد که در ماه‌های پایانی سال ۱۳۲۹ به عنوان مربی - بازیکن در مسابقات حذفی باشگاه‌های تهران با نام کاپ ایران و انگلیس شرکت کرده و در رقابتی داغ با ۹ باشگاه تهرانی، پس از پیروزی ۳-۲ بر دارایی در مرحله نیمه‌نهایی، به فینال راه یافت اما آنجا به شاهین باخت و به عنوان نایب‌قهرمانی قناعت کرد. حضور در فینال چنان مطبوعات را به وجد آورد که نشریه تربیت‌بدنی و پیشاهنگی در شماره بهمن‌ماه ۱۳۲۹ خود در توصیف تیم او نوشت: «تیم تهران جوان در برابر تیم شاهین